

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي

هدف ما از بحث‌های تاریخی، بررسی نفوذ یهود در اسلام است

از آغاز و شروع بحث تاریخ، هدف این بود که در راستای بررسی تاریخ، اینکه نفوذ یهود در اسلام و تاریخ اسلام و جهت‌گیری حکومت‌ها بعد از رسول خدا(ص) به چه میزان تأثیرگذار بود، صحبت شود. به عبارتی، تأثیر نفوذ یهود در اصل، جهت‌گیری و انحراف به چه میزان بود؟

تفاوت «فَتک»، «اغتیال» و «قتل»

بعد از پیامبر(ص) اولین ترور مسلحانه و شناخته‌شده، تروری است که درباره خلیفه دوم اتفاق افتاد. در مورد این ترور قبلاً مطالبی بیان شد مبنی بر اینکه ترور به تخصص نیاز دارد. ترور دارای تعریف است که عبارت است از: قتل با انگیزه سیاسی، به‌نوعی که قاتل مشخص نشود. به کشتن ناگهانی بدون خبر و اطلاع قبلی، ترور اطلاق نمی‌شود؛ بلکه بر چنین موردی «اغتیال» اطلاق می‌شود. در مورد کسی که بدون خبر و اطلاع دادن به فرد مورد نظر، به‌طور ناگهانی او را بکشد، گفته می‌شود: «إِغْتَالُهُ»؛ ولی اگر به فرد مورد نظر اطلاع و خبر داده شود، واژه «قتل» اطلاق می‌شود: «قَتْلُهُ». معادل و مترادف ترور، «فَتک» است. فتک به‌معنای کشتن کسی با انگیزه سیاسی و بدون اطلاع قبلی اوست. به عبارتی فتک کشتن با هدف اقتصادی و غارت اموال نیست. فتک به تخصص نیاز دارد. وقتی در فتک انگیزه سیاسی وجود دارد، معنایش این است که پشت‌سر این ترور، یک جریان وجود دارد که قدرت پنهان‌سازی قاتل را دارد تا هویت قاتل معلوم نشود. ترور نباید لو برود و افشا شود. اگر ترور افشا و هویت قاتل مشخص شود، معنایش این است که سازمان بالاتر و برتری وجود داشته که توانسته عامل ترور را شناسایی کند.

کشته شدن خلیفه دوم به‌نحو ترور بود

آنچه در مورد عُمر اتفاق افتاد، قطعاً ترور بود. در مورد قاتل عمر فقط یک اسمی به نام «ابولؤلؤ» باقی مانده است؛ درحالی که کسی از هویت او اطلاعی ندارد و چیزی نمی داند و در مورد محل دفن او نیز اختلاف وجود دارد. کسی نمی داند این فرد از کجا آمد و عمر را ترور کرد. کسی که او را به مدینه آورد، مغیره بود و کسی نمی داند چرا مغیره بعد از ترور عمر، مورد مؤاخذه قرار نگرفت؟! چون بعد از عمر، عثمان در رأس حکومت قرار گرفت و قدرت در دست جریان مقابل بود؛ حال چرا نسبت به مغیره واکنش نشان ندادند و او را مورد بازجویی قرار ندادند تا هویت ابولؤلؤ را مشخص سازد؟! به طور کلی راجع به قتل عمر هیچ گونه تحقیقات انجام نمی شود. اجمالاً به طور متواتر گفته شده: قاتل عمر، فردی ایرانی بوده است.

در اسلام چیزی با عنوان ترور وجود ندارد

با فرض قبول این مطلب، در اسلام چیزی با عنوان ترور وجود ندارد و طبق عبارت «الإسلام قید الفتک» چنین چیزی مشروع نیست و قتل با انگیزه سیاسی به نوعی که قاتل معلوم نشود، در اسلام وجود ندارد؛ در اسلام همه چیز در این زمینه علنی است؛ به این معنا که اگر کسی مهدور الدم باشد، آن را علنی می کند؛ لذا دستور پیامبر (ص) در مورد وجوب قتل رئیس قبیله بنی قینقاع و همچنین در مورد وجوب قتل شش نفری که هنگام فتح مکه معرفی فرمودند، علنی بود. فردی در قبیله بنی قینقاع و یا بنی نضیر علیه پیامبر (ص) اقدامات فراوانی انجام می داد. حضرت در مسجد به طور علنی اعلام کرده و فرمودند: چه کسی حاضر است و می تواند شرّ فلانی را به دلیل مهدور الدم بودن از سر ما کم کند؟ فردی بلند شد و اعلام آمادگی کرد. حضرت به او مأموریت دادند تا آن فرد را به قتل برساند. اقدام حضرت علنی است و همه متوجه می شوند. مأمور پیامبر (ص) آن فرد را به قتل رساند. بعد از فتح مکه هم حضرت در مورد شش نفر فرمودند: هرکس آنها را یافت، بکشد.

حکم حضرت امام در مورد کشتن سلمان رشدی مصداق ترور نیست

حکم مرحوم امام در مورد سلمان رشدی ترور نیست. ایشان سلمان رشدی را مرتد و واجب القتل دانستند و حکم او را اعدام اعلام کرده و فرمودند: هرکس او را در هرجایی یافت، بکشد. با این بیان، دستور مرحوم امام مبنی بر قتل سلمان رشدی ترور نیست؛ چون ترور به معنای قتل با انگیزه سیاسی است؛ به گونه ای که قاتل معلوم نشود. هرکس که سلمان رشدی را به قتل برساند، مرحوم امام به عنوان مسئول قتل او شناخته می شود؛ اما اقدام ابولؤلؤ درباره قتل عمر ترور است.

دستور امام هادی (ع) هم مصداق ترور نبود

در اسلام چیزی به نام ترور وجود ندارد. در اغتیال، قاتل انگیزه سیاسی ندارد؛ بلکه ممکن است قاتل با انگیزه مالی دست به قتل بزند و چنین چیزی نیز در اسلام وجود ندارد. در موردی که امام هادی (ع) درباره وجوب قتل فردی به آن تصریح کردند نیز ترور نیست و نمی توان گفت حضرت به طور خصوصی دستور قتل او را دادند؛ چون اگر خصوصی بود، امروز خبر آن به دست ما نمی رسید؛ پس معلوم می شود قتل آن فرد به دستور امام هادی (ع) بوده است.

فدائیان اسلام قبل از اقدام به کشتن، آن را اعلام می کردند

کشتارهایی که به دست فدائیان اسلام انجام می شد نیز علنی بود و از قبل اعلام شده بود. شهید نواب صفوی به طور علنی نسبت به قتل ها از قبل اعلام کرده بودند که دست به چنین قتل هایی خواهند زد. به یکی از آنها گفته بود: به دلیل حرف زدن علیه دین مرتد است و او را خواهد کشت. همین طور راجع به قتل حسنعلی منصور نیز وضع به همین صورت است.

عملیات استشهادی در سرزمین های اشغالی، جهاد و نبرد است؛ نه ترور

عملیات استشهادی نیز مصداق ترور نیست و از قبل اعلام می شود. قبلاً به اسرائیل گفته شده بود از فلسطین بیرون برود؛ در غیر این صورت، فلسطین برای او مکان امنی نخواهد بود و علیه او اقدام خواهد شد. عملیات استشهادی جهاد و نبرد است؛ نه ترور. در جهاد و جنگ، عملیات به طور شبانه و به صورت غافلگیرانه انجام می شود. این نوع عملیات ترور نیست. وقتی قرار است منطقه ای تحت تصرف درآید، ساکنین آن هر لحظه باید آماده عملیات علیه خودشان باشند؛ لذا در نبرد و جنگ، اصلی به نام اصل غافلگیری وجود دارد؛ نه اغتیال و ترور.

چرا جناب مسلم، عبیدالله را در خانه هانی نکشت؟

اگر حضرت مسلم در خانه هانی نسبت به کشتن عبیدالله اقدام کند و قاتل معلوم نشود، مصداق ترور خواهد بود و اگر عبیدالله به دست حضرت مسلم کشته شود و بعداً اعلام شود که مسلم او را به قتل رسانده، چنین قتلی مصداق ترور نخواهد بود؛ چون در ترور قاتل معلوم نیست.

اما اینکه چرا حضرت مسلم نسبت به کشتن عبیدالله در خانه هانی اقدام نمی کند و سپس آن را علنی کند، به این دلیل است که اقدام او شروع نبرد شمرده می شد. و به دنبال آن این سؤال مطرح می شود که آیا چنین اقدامی به صلاح است یا نه؟

باید دانست در اسلام چه در جهاد ابتدایی و چه دفاعی، شروع آن منوط به اجازه امام المسلمین است و در اسلام نبرد بدون اذن وجود ندارد. وقتی امام حسین (ع) حضرت مسلم را به سمت کوفه اعزام می‌کنند، حضرت مسلم بر اساس دستور حرکت می‌کنند و آنچه امام (ع) به او دستور داده بودند و حضرت مسلم مأمور به آن بودند، سازمان‌دهی کسانی بود که به امام حسین (ع) نامه نوشته بودند. مسلم از طرف امام (ع) مأمور سازماندهی است و تا زمانی که به مسلم حمله نشود، حق شمشیر کشیدن ندارد. عبیدالله در خانه هانی به مسلم حمله نکرده بود تا مسلم بخواهند علیه او شمشیر بکشند. حتی اگر حضرت مسلم از قبل به عبیدالله خبر می‌دادند که او را خواهند کشت و در خانه هانی او را می‌کشتند، مصداق ترور نبود؛ چون اولاً از قبل اعلام شده بود و ثانیاً قاتل معلوم بود؛ اما با این اقدام، مسلم به عنوان آغازگر نبرد شناخته خواهند شد؛ در حالی که هدف امام (ع) این بود که به عنوان آغازگر جنگ شناخته نشوند و شروع نبرد به نام ایشان ثبت نشود.

ابولؤلؤ؛ فرستاده جریان فعال یهود در ایران برای ترور خلیفه دوم

بحث درباره این است: حال که در اسلام عنوان و موضوعی به نام ترور، مشروع نیست و وجود ندارد، اقدام ابولؤلؤ مربوط به یک سازمان اسلامی نیست و همیشه عقبه ترور، یک جریان سیاسی وجود دارد. قبلاً عرض شد که جریان ترور عمر، مربوط به سازمان یهود است؛ اما مطلبی در این زمینه وجود دارد که مورد غفلت واقع شده و آن این است که اگر ابولؤلؤ فردی ایرانی بوده، معنایش این است که سازمان یهود در ایران، یک جریان قوی داشته است. حال سؤال این است که جریان یهود در ایران دنبال چه بودند؟ آیا جریانی که در ایران وجود داشت، با حرکت پیامبر (ص) و اطلاعات از حرکت ایشان در ارتباط است یا نه؟ نباید به این واقعه به‌طور ساده نگاه کرد و از کنار آن رد شد. سازمانی که ابولؤلؤ را از ایران به سمت مکه هدایت کرده است و بعد از ترور خلیفه توانستند او را از آنجا بیرون ببرند، قوی است. اگر ابولؤلؤ دستگیر می‌شد و هویت او افشا می‌شد، می‌توان ادعا کرد او یک ایرانی ساده بوده است و کار بلد نیست؛ اما وقتی می‌تواند از معرکه جان سالم به در ببرد و مورد بازجویی قرار نگیرد، معنایش این است که یک انسان حرفه‌ای است و آدم ساده‌ای نیست. حال سؤال می‌شود این فرد در کجا دوره و آموزش دیده است؟ او چگونه توانسته از گارد حفاظتی عمر فرار کند؟ خلفا گارد حفاظتی داشتند و مسائل امنیتی را رعایت می‌کردند. عمر به‌طور ساده بیرون نمی‌رفت و دارای هیئت همراه بود.

اگر ماجرای آسیاب حقیقت داشته و خلیفه برای افتتاح آسیاب به آنجا رفته باشد، با گارد حفاظتی خود تحت عنوان هیئت همراه به آنجا می‌رود و افتتاح به شکل مراسم انجام می‌گیرد. چرا مردمی که خلیفه دوم را قبول دارند، علیه قاتل او اقدامی انجام ندادند؟ قاتل چگونه توانسته از

حلقه گارد حفاظتی فرار کند؟ اگر ابولؤلؤ دستگیر می‌شد، قطعاً مورد بازجویی قرار می‌گرفت. حتی اگر ابولؤلؤ در آن‌جا کشته شده باشد، کدام سیستم و سازمان، دستور قتل ابولؤلؤ را صادر کرده است؟

ابولؤلؤ آدمی پیچیده و ایرانی بوده است و از ایران به آن‌جا رفته بود. پس معلوم می‌شود سازمان یهود در ایران نیز نفوذ کرده بود. دلیل اینکه ابولؤلؤ را از ایران به آن‌جا انتقال دادند، این است که در مکه فردی را برای این کار پیدا نمی‌کردند. اینکه ابولؤلؤ از ایران به آن‌جا رفته است، تاریخ به آن اشاره کرده است. او توسط مغیره به مکه برده می‌شود. فرار ابولؤلؤ مورد سؤال است که او چگونه توانسته از رُبْع الخالی عبور کند؟ او به‌عنوان قاتل خلیفه و رئیس حکومت شناخته شده است. خلیفه به‌قدری قدرت دارد که فردی ایرانی به نام هُرْمُزان را در مسجد به جرم و احتمال اینکه با ابولؤلؤ در این ماجرا همدست باشد، دستگیر و به قتل می‌رساند. آنها نتوانستند قاتل را پیدا کنند. نباید از کنار این‌گونه موارد به‌طور ساده عبور کرد.

خلیفه دوم دارای حکومتی مستحکم، نیرو و گارد حفاظتی است و خود او نیز حفاظت را رعایت می‌کند؛ اما با این حال او توسط فردی به‌نام ابولؤلؤ مورد قصد قرار می‌گیرد و توانسته از معرکه فرار کند و در هیچ‌جایی دستگیر و مورد بازجویی قرار نگیرد. با توجه به اینکه در اسلام اقدامی به‌نام ترور مشروع نیست، معلوم می‌شود ابولؤلؤ مسلمان نبوده و یک فرد عادی نمی‌تواند به چنین اقدامی دست بزند.

ترور، قتال و دفاع نیست و آنچه در قرآن به آن اشاره شده، دفاع و قتال است و در اسلام هر نبردی، چه دفاعی و چه هجومی نیاز به اذن دارد و در اسلام، اذن برای ترور وجود ندارد؛ حتی روایت «الإسلام قَيِّدُ الْفَتْكِ» (۱) - اگرچه جای بررسی دارد- ترور را ممنوع می‌کند و به‌طور کلی اسلام به ترور نیازی ندارد و با ذات اسلام همخوانی ندارد.

با این بیان معلوم می‌شود جریان مقابل در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند. اگر قبری که در کاشان به ابولؤلؤ منسوب است، انتسابش به او واقعیت داشته باشد، مورد هجوم واقع نشده است و این چیز عجیبی است؛ درحالی‌که ایران توسط عمر فتح شده بود. اینکه قبر ابولؤلؤ از چه زمانی مورد توجه قرار می‌گیرد و اینکه چرا آن را خراب نکردند، جای بحث و بررسی دارد. وقتی قبر او را در زمان رژیم پهلوی می‌خواهند آباد کنند، شاه هیچ‌گونه مقابله‌ای انجام نمی‌دهد. روی قبر او عبارت «ابولؤلؤ اولین تروریست اسلامی» نوشته شده بود. سازمان مجاهدین، اوائل انقلاب، خود را با عنوان تروریست اسلامی معرفی می‌کرد و خیال می‌کرد واژه «تروریست» کلمه زیبایی است.

احتمال سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی یهود در ایران از زمان پیامبر(ص)

بحث این است که آیا جریان یهود در ایران سرمایه‌گذاری کرده بود و اگر سرمایه‌گذاری کرده بود، چه ارتباطی با آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۲) دارد؟ خداوند قومی را می‌آورد که خداوند آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند و در راه خدا مجاهده می‌کنند و از سرزنش احدی نمی‌هراسند. پیامبر(ص) در مورد این آیه به سلمان فارسی اشاره کرده و می‌فرماید: خداوند امثال این افراد را می‌آورد. حضرت به سلمان نیز فرمودند: یا سلمان هذا قومك (۳).

حال آیا از این مقوله قبلا در اطلاعاتی که از حضرت موسی(ع) گرفته بودند، خبری بود یا نه؟ به عبارتی آیا یهودیان مبنی بر گرفتن مأموریت از جهان عرب و انتقال آن به ایرانیان اطلاعاتی داشتند یا نه؟ توضیح اینکه مأموریت اولیه با جهان عرب بود و پیامبر(ص) در سرزمین حجاز مبعوث شدند. انصار رسول خدا(ص) عرب‌ها هستند و اهالی مدینه یعنی انصار از عرب هستند. پیامبر(ص) به آنان فرمودند: اگر در این مأموریت همراهی نکنند، خداوند آن مأموریت را از دوش آنها برداشته و به دیگری محول می‌سازد. همه آنها مأموریت دارند؛ اما اگر در ادامه راه همراهی نکنند، خداوند ادامه آن را به دیگران محول می‌سازد. آیا یهودیان از این برنامه، اطلاعات و اخبار نداشتند تا در همان نقطه سرمایه‌گذاری کنند؟

در این راستا این سؤال مطرح می‌شود: کسانی که به بنی‌عباس کمک کردند تا به قدرت برسند، چه کسانی بودند؟ راجع به ابومسلم خراسانی باید تحقیق شود و باید هویت او مورد بررسی قرار گیرد. چه کسی او را می‌شناسد؟ ابومسلم از پیچیده‌ترین افراد تاریخ است. او کسی است که شمشیرش بنی‌عباس را به قدرت رساند.

با روی کار آمدن بنی‌عباس، قدرت عرب‌ها در ایران زیاد شد

امروزه مسئله‌ای را مطرح می‌کنند مبنی بر اینکه عرب‌ها ایران را فتح کرده و تمدن ایران را از بین بردند. این یک بحثی است که در جای خودش باید مورد بررسی قرار گیرد؛ اما کسانی که چنین حرفی زده و چنین اعتقادی دارند، باید بدانند برخی از ایرانی‌ها در ورود و سلطه عرب‌ها بر ایران خیلی نقش داشتند و چقدر به آنها در این راستا خدمت کردند! قدرت عرب‌ها در ایران قبل از بنی‌عباس خیلی ضعیف بود؛ اما با روی کار آمدن بنی‌عباس، قدرت آنها در ایران زیاد شد؛ تا جایی که بنی‌عباس پایتخت را به ایران منتقل کردند. چرا پایتخت را به ایران منتقل کردند؟ چیزی که در تاریخ به‌دروغ وارد کردند و بسیاری از شیعیان را فریب داد، این بود که مأمون دارای مذهب تشیع بود؛ درحالی‌که چنین چیزی قطعا از دروغ‌هایی است که در تاریخ وارد شده است. مأمون خبیث‌ترین حاکم در بین حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس بود؛ حتی از معاویه نیز مکارتر و شیطان‌صفت‌تر بود.

قوی‌ترین شبکه جاسوسی یهود در ایران

کسی که دانشمند هسته‌ای ایران را ترور می‌کرد، ایرانی بود و در اسرائیل دوره آموزشی خود را طی کرده بود. قاتل شهید مطهری یعنی اکبر گودرزی نیز دوره دیده بود و اگر خودکشی نمی‌کرد، قوی‌ترین جاسوس‌های آمریکایی در ایران شناسایی می‌شدند. اکبر گودرزی بعد از انجام مأموریت، مأمور به خودکشی بود؛ درحالی‌که اگر به راه خود اعتقاد داشت، خودکشی نمی‌کرد. اگر خودکشی نمی‌کرد و زیر تیغ بازجویی می‌رفت، معلوم می‌شد استادش از کجا آمده است. امروز نیز جمهوری اسلامی ایران توسط برخی ایرانی‌ها گرفتار شبکه نفوذ و جاسوسی یهود است. امروزه قوی‌ترین شبکه جاسوسی یهود در ایران در بین ایرانیان وجود دارد.

حکومت شاه تحت سیطره بهائیان و صهیونیست‌ها بود

شاه در ایران با قدرت چه کسانی به قدرت رسید؟ چه کسی به شاه گفت بر سر قبر کورش برود و خطاب به او بگوید: تو راحت بخواب که ما زنده‌ایم؟ چرا جشن ۲۵۰۰ ساله برگزار می‌کند؟ شاه برای چه کسی کار می‌کرد؟ مگر او یک ایرانی نبود؟ تردیدی نیست که بهائیان، صهیونیست و ساخته‌وپرداخته یهودیان هستند. وزیر آموزش و پرورش که شاه او را در مسند وزارت قرار داده بود، زنی بهایی بود که رسماً آیین خود را اعلام می‌کرد. رئیس سازمان برنامه و بودجه ایران، یعنی کسی که برای کل ایران درباره بودجه برنامه‌ریزی می‌کند، رسماً بهایی بود؛ یعنی یک صهیونیست مطلق. اینها از مواردی بود که علناً بهایی بودن خود را ابراز و اظهار می‌کردند. شبکه پنهان به‌قدری قوی بود که اگر شاه دستورات آنها را عملی و اطاعت نمی‌کرد، بلافاصله مورد تهدید قرار می‌گرفت و او نیز آن را قبول می‌کرد.

بنابراین در ایران شبکه نفوذ یهود وجود دارد. بر این اساس آیا نمی‌توان از استصحاب قهقرایی استفاده نمود و این مطلب را ثابت کرد که آنچه در حال حاضر وجود دارد، در گذشته نیز وجود داشت؟

برمکیان شدیدترین دشمن اهل‌بیت(ع) بودند

برای اینکه بحث به‌خوبی تبیین شود، در چند جلسه قبل عرض شد: راجع به وزرایی که در سیستم بنی‌عباس وارد شدند - مانند برمکیان و بنی‌سهل - به‌طور دقیق کار و تحقیق صورت نگرفته است. این وزرا ایرانی بودند و وقتی این افراد در دستگاه بنی‌عباس وارد می‌شوند، نوع برخورد با اهل‌بیت(ع) پیچیدگی خاصی به خود می‌گیرد و سخت‌تر می‌شود. امام کاظم(ع)

توسط برمکیان و به دست هارون به شهادت می‌رسند. امام رضا(ع) این مطلب را برای دیگران افشا کرده و فرمودند: عامل شهادت پدر بزرگوارشان برمکیان بودند. نسب آل برمک به فردی به نام برمک برمی‌گردد که در مورد او گفته شده: فردی مجوسی بود و مسلمان شد؛ اما وقتی به دین مجوس مراجعه شده و احکام و عقاید آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد، معلوم می‌شود چیزی به نام ترور در این دین وجود ندارد. امروزه زرتشتیان زندگی مسالمت‌آمیزی با مسلمانان دارند و در کنار شیعیان به خوبی زندگی می‌کنند. آنها اهل نزاع و دعوا نیستند و مدل دینشان مدل دین مسیحیت است؛ یعنی در دینشان نزاع و کشمکش وجود ندارد و خواهان آن نیستند.

در مورد برمک گفته می‌شود او یک مجوسی بود. وقتی مسلمان می‌شود، شدیدترین دشمن اهل بیت(ع) قرار می‌گیرد. آیا او واقعا یک مجوسی بوده است؟ طبق آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (۴) او قطعا یک یهودی خواهد بود و در این آیه هرگز از مجوسی به عنوان دشمن خونی اهل بیت(ع) یاد نمی‌شود. اما آل برمک شدیدترین دشمن مؤمنین هستند. امام کاظم(ع) امام المؤمنین است و آل برمک در دشمنی با امام کاظم(ع) از هارون نیز سبقت می‌گیرند. جعفر بن یحیی بن خالد برمکی ندیم هارون بود و خیلی به هارون نزدیک بود. جعفر بعد از شهادت امام کاظم(ع) به هارون گفت: علی بن موسی را نیز به قتل برسان. هارون عصبانی شد و به جعفر گفت: آیا تو می‌خواهی نسل این خاندان را از میان بردارم؟!

چقدر عجیب است که حتی هارون علیه جعفر عصبانی می‌شود و پرخاش می‌کند؛ در حالی که اصلا قرار نبود جعفر حاکم شود. در تصدی پست و مقام، امام کاظم(ع) رقیب جعفر نیست تا دشمنی بین آن دو نفر بر سر مقام توجیه شود. امام کاظم(ع) خواهان منصب وزارت نیست تا اینکه جعفر به دلیل ترس از دست دادن منصبش با امام(ع) به مقابله برخیزد. اگر امام کاظم(ع) با کسی نزاع داشته باشد، بر سر خلافت است. در خصومت‌های فردی، رقیب با رقیب خودش در تنازع است. اگر کسی بخواهد به جای جعفر بن یحیی بن خالد برمکی متصدی منصب وزارت شود، جعفر باید با او به مقابله برخیزد؛ اما حضرت رقیب جعفر در تصدی منصب وزارت نیست و جعفر نیز بر این مطلب آگاه است که حضرت دنبال وزارت نیستند. امام کاظم(ع) دنبال خلافت هستند؛ چون ایشان خلیفه خداوند بر زمین هستند. با این حال، هارون نسبت به ضدیت امام کاظم(ع) با خودش آگاه است؛ اما جعفر در ضدیت با حضرت از هارون سبقت می‌گیرد. اگر هارون دست‌نشانده باشد نه وابسته، در این صورت، طبق آیه «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (۵) مصداق دشمن اهل بیت(ع) کسی است که به هارون دستور می‌دهد تا امام رضا(ع) را نیز به شهادت برساند و او همان جعفر است. آیا او یک مجوسی است؟ اگر مجوسی باشد، قرآن باید شدیدترین دشمن نسبت به مؤمنین را مجوسیان معرفی کند.

مأموریت نفوذی‌های یهود برای جلوگیری از تداوم مأموریت شیعیان در ایران

یهودیان در ایران از یک شبکه قوی دارا بوده و از مفاد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَأَنَّهُمْ فَضْلَ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۶) اطلاع داشتند؛ لذا نفوذی‌های خود را در ایران تربیت کرده بودند و می‌دانستند مردم این سرزمین کسانی هستند که قرار است مأموریت الهی روی دوش آنها قرار گیرد. بر این اساس، افراد و نفوذی‌های خود را به این سرزمین فرستادند تا از تداوم این مأموریت در این سرزمین نیز جلوگیری کنند؛ همان‌طور که برنامه‌ریزی کرده بودند تا از ظهور پیامبر اکرم (ص) جلوگیری کنند.

چرا در زمان مأمون، قدرت از عراق به ایران منتقل شد؟

اگر با این دید، آل برمک و خاندان بنی‌فضل بن سهل بن ربیع مورد توجه و مطالعه قرار گیرد، معلوم می‌شود شبکه موجود در ایران، بیهوده کار نکرده که قدرت از بغداد به ایران منتقل شود؛ چون قبل از ورود سازمان یهود به ایران، شبکه پنهانی اهل بیت (ع) به دلیل دور بودن در ایران در حال شکل‌گیری بود. در ذات ایرانی‌ها حب و محبت نسبت به اهل بیت (ع) کاشته شده بود؛ لذا آنچه در توجیه انتقال قدرت از عراق به ایران گفته شده، مدعا را تأیید می‌کند. آنچه در دلیل انتقال قدرت بیان شده، این است که مأمون متوجه محبت و دوستداری ایرانی‌ها نسبت به اهل بیت (ع) شد و برای اینکه در برابر امین از این قدرت استفاده کند، به ایران آمد؛ درحالی‌که این توجیه با واقع صددرصد متناقض است؛ چون در برخی روایات بیان شده: امین به دلیل مادرش نسبت به اهل بیت (ع) گرایش داشته است. اگر امین بخواهد موفق شود، باید به ایران بیاید؛ درحالی‌که در بغداد می‌ماند و مأمون به ایران می‌آید.

پیچیدگی به وزارت رسیدن فضل بن سهل

اما چرا مأمون به ایران می‌آید؟ آل ربیع بعد از سرکوب شدن برمکیان توسط هارون، روی کار می‌آیند و هارون آنها را در دستگاه خود از مقربین قرار می‌دهد. بعد از مرگ هارون، بین امین و مأمون اختلاف رخ می‌دهد. فضل بن سهل در کنار امین قرار می‌گیرد. فضل فردی ایرانی و نسبت به تمام اطلاعات آگاه است و می‌داند ایرانی‌ها به اهل بیت (ع) متمایل هستند. او مشاور امین قرار می‌گیرد و امین را در بغداد نگه می‌دارد؛ درحالی‌که اگر امین به اهل بیت (ع) متمایل است، فضل بن سهل باید به او مشاوره بدهد تا به ایران متمایل شود؛ اما او امین را در بغداد نگه می‌دارد و بعد از درگیری بین امین و مأمون و کشته شدن امین، متواری می‌شود. به حسب

ظاهر مأمون او را دستگیر می‌کند و سپس او را بخشیده و در منصب وزارت نصب می‌کند.
این قضایا خیلی پیچیده است.

(۱). الکافی، ج ۷، ص ۳۷۵.

(۲). مائده/۵۴.

(۳). به همین مضمون: مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲۱.

(۴). مائده/۸۲.

(۵). همان.

(۶). مائده/۵۴.